



۱۰ تومان می دادند. آن زمان به پنگاهی که من کار می کردم، می گفتند «پلنگ خانه» چون پاتوق برخی افراد قلدر بود. همه جور آدم آنجا می آمد. بعضی از آدم هایی که بنگاه می آمدند، سلاح هایی بودند که قهوه خانه عرب هم می رفتند و سر دوستی با بچه های بنگاه گاهی اوقات برای کشیدن قلیان می آمدند پیش ما و از ساعت ۹ صبح کل ۴۰، ۵۰ متر مغازه را سلاح ها پر می کردند تا چای بخورند و ظهر نشده هم ناهار دیزی می خوردند.

❖ خرید اولین موتورگازی در ۱۱ سالگی
بچه کاری ای بودم. بیشتر و قتم را در بنگاه یاسانی در حال کار کردن می گذراندم. وقتی هم سرم خلوت می شد با بچه های محل «هفت سنگ» و «خرس پابون سی» بازی می کردیم. همان روزها بود که با پولی که از بنگاه جمع کرده بودم، برای خودم موتورگازی خریدم. عاشق موتور بودم برای همین این موتورگازی برایم خیلی ارزش داشت. آن روزها برادر مرحومم خلیل در کار موتور بود. برای همین گلگیر موتور مرا را برمی داشت و به جایش پرشی می گذاشت. یک آگروز زنبوری هم روی آن می انداخت. با همین تغییر از موتورگازی موتور پرشی درست می کردیم و در کوه و بیابان پرش می زدیم و می چرخیدیم.

❖ از نقاشی اتومبیل تا موتورسیکلت
این موتور گازی باعث شد تا در ۱۳ سالگی شاگردی در بنگاه را رها کنم. سال ۶۳ در

❖ زاده خانه های گنبدی اطراف کشتارگاه
خدا به پدرم پنج دختر و پنج پسر بخشید. من هم میانه آن ها بودم که در سال ۱۳۴۹ در خانه گنبدی های قلعه گاوسلوک درست در همسایگی کشتارگاه قدیم به دنیا آمدم. کارمان کشاورزی بود و در زمین های اطراف قلعه، کاهو و کلم می کاشتیم که بار شهر مشهد می شد. هنوز سن و سالی نداشتم که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بنیاد مسکن خانه های قلعه را خراب کرد و با گرفتن پول از خود مردم خانه های یک دست حدود ۱۵۰ متری در همین زمین ها ساخت و تحویل داد. بعد از همین تغییرات نام گذاری جدید هم کردند که این روزها خانه ای در دل خیابان سرخس ۱۷/۴ همان جایی است که پدرم با نان حلال کشاورزی بزرگمان کرد.

❖ در کنار قهوه خانه عرب قلیان چاق می کردم
تعداد خواهر و برادرها زیاد بودند. پدرم از پس هزینه های این خانواده ۱۲ نفره بر نمی آمد. به خاطر همین ما پسر ها خیلی زود تصمیم گرفتیم سرکار برویم. البته آن زمان خیلی از خانواده ها همین طور بودند و بچه ها را از سن پایین سرکار می فرستادند. سال ۶۱ برای اولین بار کار کردن را شروع کردم. کم سن و سال بودم و بی تجربه و برای کار به بنگاه «یاسانی» رفتم که چسبیده به کبابی و قهوه خانه عرب بود. آنجا شاگرد شدم و چای دست بنگاه های مشتری ها می دادم و برای سبیل کلفت هایی که به بنگاه می آمدند، قلیان چاق می کردم و پول می گرفتیم. برای هر چای و قلیان ۵ تا

فاطمه شوشتری - روی شیشه مغازه اش نوشته: «نقاشی موتورسیکلت». با مغازه ای کوچک و قدیمی که در انتهای خیابان «شهید صدوقی» جا خوش کرده است. خیابانی که اهالی اش هنوز نام قدیم آن یعنی «چهنو» را به زبان می آورند. در و دیوار مغازه از عکس های ریز و درشتی از موتور ها و موتور سوار ها پوشیده شده است. در برخی عکس ها هنگام هنر نمایی موتور سوار ها مثلاً در حال تک چرخ زدن دیده می شود اما چیزی که بیش از همه در این عکس ها مشهود است، موتور های قدیمی و کمیاب است. جلیل یوسفی سال هاست روزهایش را با رنگ کردن باک موتور در همین کارگاه کوچک شب می کند. کارگاهی قدیمی که اگر چه این روزها خلوت تر از هر زمانی است اما از همان عکس های پیداست که روزگار شلوغی را پشت سر گذاشته است. روز هایی که به نوعی رونق این کار بود. در یکی از همین روز ها سری به آقا جلیل می زنیم که به «جلیل نقاش» معروف است. جلیل نقاش از ۳۵ سال کار و تجربه، ۲۲ سال آن را در همین محل گذرانده است. او هم برایمان از اولین روزی که در ۱۱ سالگی باروی پدال موتور گازی گذاشت، می گوید: اولین گاز دانی که او را برای همیشه عاشق موتور کرد. از روز هایی که از ۷ صبح تا ۱۲ شب موتور رنگ می کرد، حرف می زد. از قلیان چاق کردن برای سبیل کلفت های قدیم صحبت می کند. از کسادی بازار کارش که او را به جوشکاری وسایل موتور کشانده، می گوید و خاطره روز عروسی اش را برایمان بازگو می کند که ۴۰ موتورسیکلت تک چرخ زنان ماشین عروس را همراهی می کردند. برای شنیدن صحبت های این هم محله ای به اندازه نوشیدن یک استکان چای با ما همراه باشید.

